

سیاست نادرشاه افشار در قبال اقلیت‌های دینی عصر خود

فاطمه سادات علینقی مداح^۱

رضا شعبانی صمغ آبادی^۲

سینا فروزش^۳

چکیده

در دوره کوتاه حکومت نادرشاه افشار، اقلیت‌های دینی در آزادی نسبی به سر می‌بردند، و همان‌که الزامات مالی و قشونی دولت نادری را می‌پذیرفتند و خالصانه دستورهای خان حاکم را بر عهده می‌گرفتند، رضایت او را جلب می‌نمودند. سرکشی از دستورهای حکومتی البته قابل درک و باور نبود و از ابتدا تا پایان کار، فرامین دنیائی نادری مجری بود. به عبارت دیگر تفتیش عقاید معنی نداشت و هم امور، اجرای اوامر دولتی تلقی می‌شد. از این رهگذر در مقاله پیش‌رو عملکرد سیاسی و دینی نادرشاه افشار در قبال اقلیت‌های دینی عصر وی مورد واکاوی و بازبینی قرار گرفته است. سوال اصلی مقاله این است که نگاه نادرشاه به مبانی اعتقادی جوامع متفکر میهنش چگونه بوده است؟ و همچنین اقدامات حاکمیت عصر، برای حمایت از دیگر اندیشان سرزمین وسیع الفضای ایران چه بوده است؟ فرضیه پژوهش پیش‌رو نیز بدین قرار است که دولت نادری به مبانی اعتقادی مردم و مملکت به چشم عطف می‌نگریسته است، و اشتغال ذهنی نادرشاه به رفع فتنه‌های داخلی و شکست قدرت‌های بیگانه‌ی روس و عثمانی متوجه بوده است و این‌که ایرانی آباد و بلامنازع برای او و دیگر هموطنان کشور باقی بماند؛ بنابراین تمامی هم و غم دستگاه حکومتی به امور نظامی و معیشتی و کسب درآمدهای ضروری ملکداری متوجه بوده است و مسائل عقیدتی مردم از هر قبیل به خود آنان واگذار می‌شده است. روش تحقیق نیز در این پژوهش توصیفی - تحلیلی است.

واژگان کلیدی

نادرشاه افشار، اقلیت‌های دینی، آزادی‌های نسبی، عملکرد سیاسی.

۱. دانشجوی دکتری گروه تاریخ اسلام، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: ftmaddah@gmail.com

۲. استاد گروه تاریخ، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: rezashabani823@gmail.com

۳. دانشیار گروه تاریخ، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: sinafroozesh@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۷/۲۹ پذیرش نهایی: ۱۴۰۲/۱۰/۲۴

طرح مسأله

ظهور نادرشاه افشار در عرصه حکومت‌ایران، هم‌زمان بود با سیطره‌ی دودولت بزرگ همسایه یعنی روسیه و عثمانی، و هجوم ویران‌گرافغانان و عشایر سرکش، که در حال تاراج بخش‌هایی از ایران بودند. نادرشاه که هم وغم عمده‌ی خود را سرکوبی متجاهران داخلی و متجاوزان خارجی می‌دانست؛ ذهنیتی نیافت تا به مسائل اعتقادی مردم بها دهد، و تنها پس از بازگشت از هند و آسیای مرکزی در اواخر سال ۱۱۵۳ هـ ق بود، که با پذیرش اصحاب دعوی در شهر قزوین، دستور داد که برای اطلاع خاطر او ترجمه‌هایی از کتب مذهبی مسیحیان و یهودیان فراهم گردد و میرزا مهدی خان منشی، ملزم به رعایت نیکویی و وظایف مقرر گردید. درگیری‌های بعدی نادرشاه در صفحات شمالی قفقازیه با لزگی‌ها و داغستانی‌ها، و نیز شیطنت‌های امپراطوری عثمانی، و همچنین شاید مهیب‌ترین حادثه‌ی همه‌ی عمرشاه، که کور کردن فرزند برومندش رضاقلی میرزا بود؛ چنان آشفتگی‌هایی در ذهن او پدید آورد، که مسائلی زین‌گونه از خاطرش رفت. در واقع نادرشاه به چنان اشتغالات ناهموار و مضمحل‌کننده‌ای دچار آمد، که هر روز صحنه‌ی زندگی را تباه‌تر کرد و بر عمق بدبختی‌های خود و مصائب ملت ایران افزود. با این همه، ترجمه‌های کتب مقدس دینی عهد او باقی مانده است و دست کم این است که مبشر بلند نظری‌ها و سعه صدر او و مردمی که بر آن‌ها فرمان می‌راند، بوده است؛ و در بحبوحه‌ی آن‌همه بحران‌ها و بدبختی‌ها، این امر را نیز ثابت می‌کند که مردم ایران در شکل عام و عمومی خود نسبت به ادیان برحق دیگر و حتی تظاهرات مذهبی عوام‌الناس، بردباری دارند. چرا که چوپان پسر حاشیه‌نشینی چون او نیز، هرگز در صدد ایداء باورمندان دیگر بر نمی‌آمده است، و همواره آزادی‌های نسبی اقلیتهای دینی تأمین می‌شده است.

پیشینه پژوهش

در مورد حکومت ایران در عصر افشاریه، پژوهش‌های بسیاری انجام شده است. گرچه در اکثر این تحقیقات توجه به مسائل سیاسی و نظامی عصر افشاریه در اولویت است، ولی هنوز تحقیق مستقل و قابل توجه‌ای آن‌چنان که سزاوار است در مورد سیاست مذهبی

نادرشاه در قبال اقلیت‌های دینی عصر وی، انجام نشده است. جامع‌ترین مقاله در این خصوص، مقاله‌ی دکتر رشید دانشمند با عنوان «بررسی اوضاع اجتماعی اقلیت‌های مذهبی و برخورداری از آزادی‌های نسبی در دوره نادرشاه افشار، می‌باشد؛ که در آن تنها بخشی از اقلیت‌های دینی مورد بررسی قرار گرفته است و در انتها نیز به این نتیجه می‌رسد که نادرشاه هویت ملی را جایگزین تعصب مذهبی نمود، و به نوعی مروج تساهل و تسامح مذهبی در عصر خود بوده است.» لذا مقاله حاضر، متضمن پرداختن به سیاست نادرشاه افشار در قبال اقلیت‌های دینی عصر وی می‌باشد. از این رهگذر عملکرد و اهداف سیاسی و اقتصادی حکومت نادری، و نتایج و پیامدهای سازش وی با اقلیت‌های مذهبی مورد واکاوی و بازبینی قرار گرفته است و تلاش شده است با استناد به منابع اصلی و پژوهش‌های مرتبط با موضوع، به شیوه توصیفی-تحلیلی، به گردآوری و دسته‌بندی و نقد گزارش‌ها و تحلیل و تعلیل یافته‌ها پرداخته، و تا حد امکان مطالب جدیدی ارائه دهد.

۱- سیاست‌های حکومت در قبال اقلیت‌های دینی

با ملاحظه‌ی اهمیتی که دین در طی قرن‌ها و هزاره‌ها در حیات اجتماعی مردم ایران کسب کرده بود؛ رفتار حکام و پادشاهان با اقلیت‌های دینی، همواره در طول تاریخ ایران متفاوت بوده است، و از تساهل و تسامح تا سخت‌گیری بر اقلیت‌ها وجود داشته است. در عصر صفویه که زمامداران آن سیاست مذهبی ویژه‌ای را دنبال می‌کردند، اقلیت‌های مذهبی و دینی بنا بر سیاست خاصی که زمامدار وقت در پیش می‌گرفت، در اکثر دوره‌ها در التهاب به سر می‌بردند. این امر در عصر حکومت نادرشاه به سبب روش ملایم‌تری که وی نسبت به اقلیت‌ها در پیش گرفته بود، تا حد زیادی تقلیل یافت. گرچه برحسب شرایط و سیاست‌های داخلی و خارجی شاهد رفتاری دوگانه و سخت‌گیری‌هایی نیز از طرف وی بر اقلیت‌های دینی هستیم؛ ولی تا جایی که نافرمانی و سرکشی و جنگ‌افروزی در برابرش وجود نداشت، با بلندنظری و حتی بی‌نظری به مسائل خاص هر دین و پیروان آن می‌نگریست و تا زمانی که خطری سیاسی در میان نبود و افراد مذهبی، با واسطه یا بی‌واسطه آلت دست قدرتهای بیگانه و عنصر نفوذ تخریبی آنان محسوب نمی‌شدند، تحمل

می‌شدند. بنابراین، توجه به مصالح مملکت و سیاست‌های عملی و «تدبیر نادرشاه»، در این خصوص بسیار کارساز بوده است. به نقل از واعظ کاشفی:

بنای کار بر تدبیر آید
که بی تدبیر کاری بر نیاید
(واعظ کاشفی، ۱۸۸۰: ۳۷)

۲- اقلیتهای دینی

۲-۱- مسیحیان

- از تناقض‌های رفتاری شاهان صفوی تا رأفت نسبی نادرشاهی

با آغاز سلطنت صفویان و به سبب لطف و محبت فوق‌العاده‌ای که شاه‌اسماعیل صفوی نسبت به ارامنه نشان می‌داد، گروه کثیری از ارامنه، نقاط مرزی کشور خود و مناطقی را که دائماً در خطر هجوم و قتل‌عام عثمانی‌ها بود، رها کرده به قسمت دیگر ارمنستان و از آن‌جا به آذربایجان و مناطق مرکزی ایران آمده و در شهرها و دهات مختلف ساکن شدند (رائین، ۱۳۴۹: ۱۶).

در عهد پادشاهی شاه‌عباس اول، وی برخلاف جد خود شاه‌طهماسب که به‌جز شیعیان، پیروان همه مذاهب و ادیان دیگر را نجس، کافر و منفور می‌شمرد؛ تنها بر سنیان و سایر فرق مذهبی‌اسلام به چشم‌کینه و بدخواهی می‌نگریست، و با پیروان ادیان دیگر مخصوصاً عیسویان بسیار مهربان بود (فلسفی، ۱۳۵۳: ج ۳، ۶۷). بنابراین در سال ۱۰۱۳ هـ قدر جریان جنگ بزرگ ایران و عثمانی، جمع کثیری از ارامنه‌ی آذربایجان و ارمنستان به دستور شاه‌عباس به حومه شهر اصفهان کوچ داده، در جلفا - در سواحل جنوبی رودخانه زاینده‌رود - سکنی داده شدند (پطروشفسکی، ۱۳۵۳: ۶۲۲) و از امتیازاتی چون آزادی کامل مذهبی برخوردار گشتند (لکه‌هارت، ۱۳۶۴: ۸۶).

مهربانی شاه‌عباس با ارامنه گذشته از روشندلی و آزادفکری وی، علتی سیاسی نیز داشت، و می‌خواست از قدرت دولت‌های بزرگ مسیحی اروپا برضد امپراطوری عثمانی استفاده کرده و از طریق دوستی و مبادله‌ی سفیران و توسعه مبادلات تجاری و انعقاد معاهدات سیاسی، پادشاهان و دولت‌های متعصب اروپا را به دشمنی و جنگ با سلطان عثمانی برانگیزد (فلسفی، ۱۳۵۳: ج ۳، ۶۷)، همچنین با به کار گرفتن طبیعت سخت‌کوش و

تخصص تجاری بازرگانان ارمنی (سیوری ۱۳۷۸: ۱۷۰)، بر آن بود تا به دست این افراد صنعتگر، امر تجارت در پایتخت او رونق بگیرد (دلواله، ۱۳۷۰: ۳۶). در واقع شاه عباس با این شیوه‌های گوناگون، می‌کوشید مسیحیان را از خود راضی نگه دارد؛ به این جهت آن‌ها در کشور ایران ماندگار شدند (درهوهانیان، ۱۳۷۹: ۳۱). در چنین فضای مساعدی آرامنه جلفا ترقی کردند و در نقاط مختلف جهان به داد و ستدهای مهم مشغول شدند، و علاوه بر این که سود بسیاری به کشور رساندند، سال‌ها در رفاه و آسایش زیستند (هنوی، ۱۳۶۷، ۱۱۳). اما این رفاه پایدار نماند و سرانجام دربار از حمایت آن‌ها دست برداشت.

بعد از درگذشت شاه‌عباس و خصوصاً در عصر شاه سلطان حسین به علت تعصبات مذهبی خاصی که داشت، مالیات‌هایی سخت برای کلیساها وضع شد. و آرامنه شدیداً تحت فشار قرار گرفتند و عده‌ای از آن‌ها به خصوص تجار ارمنی، با مال‌التجاره‌ی خود از ایران خارج شدند. که این امر تا حد زیادی به زیان کشور تمام شد (تاج پور، ۱۳۴۴: ۳۲۴). آرامنه‌ی اصفهان که در زمان حمله افغان‌ها^۱ به ایران، شجاعت بی‌ظیری از خود نشان داده و سخت در مقابل آن‌ها ایستادگی کرده و سختی‌ها را به جان خریده بودند؛ در این ایام به دستور شاه سلطان حسین خلع سلاح شدند (کروسینسکی، ۱۳۶۲: ۵۵). ظاهراً علت این بود که شاه به آنان اعتماد نداشت (اشرفیان، ۲۵۳۶: ۵۵) و قصد داشت تا با این کار، آرامنه مورد غارت افغانه قرار گیرند و از نفوذ و آزادی و منزلت آنان تا حد زیادی کاسته شود (تاج پور، ۱۳۴۴: ۳۲۵)؛ غافل از این که این اقدام وی به همراه عوامل دیگر که در این پژوهش مجال پرداختن به آن‌ها نیست، سرانجام در سقوط سلسله‌ی صفوی کار ساز بوده است.

مجموعه عوامل و شایعاتی که در خصوص یاری رساندن آرامنه به افغان‌ها در جریان

۱. بی تفاوتی دولت در برابر تقاضاهای پی‌درپی آرامنه برای دفاع از اصفهان، و عدم یاری رساندن به آرامنه در هنگام هجوم افغان‌ها؛ سببی گردید که میرزا مهدی خان استرآبادی مورخ و منشی نادر شاه در کتاب ذرّه نادره، به اشتباه تسلیم شدن اصفهان را همراهی آرامنه با افغانه تصور کند، و مورخان بعدی هم با استناد به گفته وی اضافه کرده‌اند که آرامنه تمام محبت‌های پادشاهان صفوی را از یاد بردند و نه تنها قدمی در راه دفاع از ایران بر نداشتند، بلکه افغانه را به حملات خود تشویق کردند (رائین، ۱۳۴۹: ۳۶).

فتح اصفهان رخ داد، سبب شد که ارامنه در پایان دوران حکومت صفوی و همچنین در ایام سلطه افغان‌ها بر ایران، دوران بسیار سختی را بگذرانند. ولی در دوران نخستین حکومت نادرشاه، اوضاع ارامنه تا حدی تغییر یافت و آنان به تدریج اهمیت سابق خود را باز یافتند و شاه افشار علاقه مخصوصی نسبت به آن‌ها نشان داد (رائین، ۱۳۴۹: ۳۶). تعامل نادر با مسیحیان در این ایام در نهایت اعتماد، احترام و بردباری بود (مینورسکی، ۱۳۸۷: ۳۸۷)، که این امر سبب جذب و ایجاد اعتماد متقابل نیز شده بود.

رفتار نادرشاه با آبراهام کاتولیکوس^۱ خلیفه اعظم ارامنه، در کلیسای اوچمیادزین^۲، نمودار کاملی از سیاست مذهبی اوست که بر مبنای احترام به عقاید کلیه مذاهب و مراعات پیروان آن‌ها، شکل گرفته بود (شعبانی، ۱۳۷۵: ج ۲، ۱۱۸). این واقعه در آغاز محرم سال ۱۱۴۸ ه ق / اواخر مه ۱۷۳۵ م) و در زمانی اتفاق افتاد که نادر پس از رویارویی با قوای عثمانی تحت فرماندهی عبدالله پاشا کوپر اوغلو، و پس از در هم شکستن قوای او در نزدیکی قلعه قارص، در کنار کلیسای اوچمیادزین اردو زده بود. آبراهام کاتولیکوس به همراه تعدادی از کشیشان و هدایایی مناسب، به محل اقامت نادر در قلعه شیر رفت و با او ملاقات نمود. بنابر اسناد و نوشته‌های بر جای مانده، از این تاریخ بود که علاقه و پیوند دوستی و محبت میان نادر و خلیفه ارامنه پدید آمد که منافع بسیاری از آن نصیب ارامنه و کلیساهایشان به ویژه کلیسای اوچمیادزین شد؛ تا جایی که کاتولیکوس تا پایان دیدارهای خود با نادر و دیگر قدرت‌های منطقه، فرامین و احکام بسیاری در مورد بهبود وضعیت ارامنه، تعمیر کلیساهای، بخشودگی‌های مالیاتی ارامنه، آزاد کردن اسرای ارمنی و... دریافت نمود (گاتوخی گوس، ۱۳۹۶: ۱۰).

بعد از پایان نخستین دیدار نادر با آبراهام کاتولیکوس، او از نادرشاه درخواست نمود تا از کلیسای اوچمیادزین دیدار نماید. در این دیدار نادر با دست خود قندیل‌هایی را که به وزن پنج من طلای احمر خالص بود، از سقف کلیسا آویزان نمود (مروی، ۱۳۶۴:

۱. کاتولیکوس، به معنی «بزرگ ترسایان» است، که در اصل یونانی و معرب آن «جانلیق» است. (اشرفیان،

ج ۱، ۴۱۱-۴۱۰) و هدایا و اموال بسیاری به کلیسا تقدیم داشت، و همچنین فرامین بسیاری نیز در مورد کلیسا و ارامنه صادر نمود (گاتوخی گوس، ۱۳۹۶: ۱۰) که همگی نشانگر توجه و علاقه نادر به کاتولیکوس و ارامنه می‌باشد. نادر پس از چند روز توقف در آن مکان، در هنگام خروج با رأفت و عطف از کشیشان خواست از هیچ جهت وحشت نداشته باشند و افزود: «کلیسای شما به منزله خانه‌ی من و در تحت حمایت من است احدی را قدرت ایذاء و مزاحمت شمانیست.» (کیشمیش‌اوف، بی‌تا: ۱۴۱) کاتولیکوس در شرح خاطرات خود از احترامی که نادر برای وی قائل می‌شد تقدیر نموده و از حضور نادر در مراسم نماز ارامنه در کلیسای اوچمیادزین یاد می‌کند (لکهارت، ۱۳۳۱: ۳۵۰).

اوج تعامل نادر با ارامنه، در هنگام تاج‌گذاری نادر در دشت مغان اتفاق افتاد. در این مراسم آبراهام کاتولیکوس به همراه حاکم ایروان و دیگر بزرگان ارمنی؛ به دستور نادر به دشت مغان فراخوانده شد، و در ردیف مهمانان برجسته مورد توجه و پذیرایی قرار گرفت (گاتوخی گوس، ۱۳۹۶: ۱۲)، و به دریافت پاداش و نشان مفتخر گردید (لکهارت، ۱۳۳۱: ۳۵۰).

توجه نادر به ارامنه، در این ایام به حدی بود که در سال ۱۱۵۳ ه ق / ۱۷۴۰ م فرمان داد که برای وی آرامگاهی مجلل -به دست آنان- در مشهد بنا شود؛ و خود نیز یک کلیسای ارمنی را به وسیله مسلمانان برپا نمود (هنوی، ۱۳۹۳: ۲۶۳-۲۶۲). نادرشاه ارامنه را با صدور فرامین بسیاری، از پرداخت مالیات سرانه معاف کرد و همچنین به مبلغین مسیحی اجازه داد که در تمام کشورش آزادانه برای دین مسیحیت تبلیغ کنند (لکهارت، ۱۳۳۱: ۳۵۱). در مقابل نیز، هرکس آزاد بود که بدون ترس از آزار مردم آن را بپذیرد (کشیشان ژزوئیت، ۱۳۷۰: ۱۴۸). همچنین ترجمه کتاب مقدس مسیحیان، «انجیل»^۱ نیز از اقداماتی بوده است که در اواخر سال ۱۱۵۳ ه ق به دستور نادرشاهو برای خاتمه دادن به اختلافات اهل کتاب انجام شد. (هنوی، ۱۳۹۳: ۲۶۴-۲۶۵). نادر بذل توجه خود به ارامنه را تا جایی پیش برد، که دو تن از پزشکان خود با نام‌های بازن^۲ و دامین^۱ را از آنان برگزید (مینورسکی،

۱. در سطور بعدی به آن پرداخته می‌شود.

۱۳۸۷: ۳۸۸)، که این امر بدون شک نشان از اعتماد کامل وی به مسیحیان دارد. یکی از اقدامات مهم نادرشاه در خصوص ارامنه، کوچ دادن عده کثیری^۲ از آنان به خراسان به منظور رونق و توسعه تجارت در این منطقه بود. نادر قصد داشت در خراسان نیز همچون جلفای اصفهان، یک کوی ارمنی نشین به وجود آورد (ریاحی، ۱۳۶۸: ۱۴۳). آبراهام کاتولیکوس از ابراز محبت و خلوص نادرشاه نسبت به خود استفاده کرده، کوشش داشت که از کوچ دادن ارامنه به خراسان جلوگیری کند؛ اما نادر آن‌ها را به خراسان برد و عاقبت هم داخل قشون نمود (مینورسکی، ۱۳۱۳: ۱۲۱).

بعد از بازگشت نادرشاه از هند، در روابط وی با ارامنه «خصوصاً با ارامنه‌ی جلفا»، تغییراتی ایجاد گردید به طوری که جهت تأمین مخارج و مواجب سپاهیان که مبلغ هنگفتی بود؛ مالیات‌های سنگین بر ارامنه‌ی جلفا وضع نمود، تا جایی که ارامنه در این ایام در معرض خطر قرار گرفتند و آسیب بسیار دیدند (دروهانیان، ۱۳۷۹: ۱۸۵) و پس از روزگاری توأم با آرامش، در سختی زیستند.

در تحلیل کلی از تعامل نادرشاه با ارامنه، شرایط حاکم بر جامع را نباید از نظر دور داشت. در طول تاریخ و در بسیاری موارد، رفتار حکام با اقلیت‌ها، تابعی از شرایط حاکم بر جامعه بوده است. در اوایل حکومت نادرشاه، دستورهای صادره همواره مورد قبول خلیفه ارامنه و اطاعت ملت ارمنی بود؛ و ساکنین قفقاز و ارمنستان از جان و مال خود صمیمانه گذشته و در رکاب نادر جان‌فشانی می‌نمودند، و به این جهت نادرشاه نیز همواره در حضور سرداران ایروان، فداکاری و جنگجویی سلحشوران ارامنه را مورد تقدیر قرار داده و راستی و صراحت آنان را می‌ستود. بعلاوه در جنگ بغداد و سایر مبارزه‌های شدید، ارامنه شجاعت زیاد از خود ابراز می‌داشتند؛ از جمله ارامنه‌ی جلفای اصفهان، با وجود آن‌که تاجر و اهل حرفه و صنعت بودند و در تأمین نیازهای اقتصادی دولت نقش فعال داشتند؛ در

1. Damien

۲. فلور تعداد آنان را ۵۰۰ تن ذکر می‌کند، که بعد از لشکرکشی‌های نادر به هند و ترکستان، به دستور وی به خراسان کوچانده شدند (فلور، ۱۳۶۸: ۶۹). در سال ۱۱۵۹ه ق/ ۱۷۴۶م نیز ۱۰۰ خانوار ارمنی نخجوان توسط نادرشاه به خراسان کوچانده شدند (مروی، ۱۳۶۴، ج ۳، ۱۰۸۶).

تأمین نیروی نظامی دولت نیز نقش خاصی ایفا می‌نمودند. به طوری که در زمان حمله افغان‌ها، رشادت به خرج داده و در مقابل عثمانی‌ها نیز مدتی جنگیدند (گاتوخی گوس، ۱۳۳۰: ۶۴). تمام این خدمات و فداکاری‌های آرامنه، قطعاً مورد توجه نادرشاه بوده است. بنابراین در فرمانی که در مورخه ۳۰ رجب سال ۱۱۴۹ هـ. ق، پیرامون فرقی مختلف مسیحی مقیم ایران از طرف وی صادر شد، آنها مورد حمایت واقع شدند. در این فرمان آمده است: «فرمان همایون شد آن‌که، چون فی‌مابین ملت عیسویه چند فرقه‌ی مختلفه می‌باشند که طریقه و اعمال هر یک مغایر یکدیگر است و فرق مذکوره هر یک به قومی متوسل و فرقه‌ی دیگر را تکلیف به پیروی از کیش و آیین خود می‌نمایند، از آن‌جا که همگی ایشان مطیع این دولت ابد مدت‌اند، مقرر فرمودیم که حکام هر ولایت، مانع و مزاحم نشده که به رضای خود به طریقی که مایلند عمل نمایند و مزاحمت نرسانند، و اگر خواهند که کنایس و معابد خود را تعمیر نمایند، یا از نو احداث کنند، احدی در مقام منع در نیامده و در جوانب، برین جمله رفته و در عهده شناسند.» (راوندی، ۱۳۷۴: ج ۸، ۱۴۰)

بنابراین، ناگفته پیداست در پس تمامی حمایت‌های دولت نادری از اقلیت مسیحیان، توجه به اهداف سیاسی و اقتصادی و پیشبرد آن مد نظر بوده است، و این امر سببی بود که نادرشاه نیز همچون شاه‌عباس، با توجه به شرایط حکومت، نیازمند سازش با آرامنه و در کل سازش با اقلیت‌ها باشد. گرچه در اواخر حکومت نادری که شرایط حاکم بر جامعه تغییر یافت، و الزامات مالی و قشونی در رأس قرار گرفت؛ این تعامل نیز دستخوش تغییر گشت، و آرامنه نیز تاوان شرایط حاکم را پرداختند.

۲-۲- یهودیان

سابقه حضور یهودیان در ایران به سده هشتم پیش از میلاد^۱ باز می‌گردد. چنان‌که از نگارش‌های تاریخ‌نویسان قدیم و جدید پیداست، نخستین گروه از یهودیان در میان سالهای

۱. گرچه در منابع و متون تاریخی و جغرافیائی قرون اولیه اسلامی، قدمت ورود یهودیان به سرزمین ایران نزدیک به ۳۰۰۰ سال پیش و در برخی ۲۷۵۰ سال پیش ذکر شده است؛ ولی به نظر می‌رسد این ارقام اغراق آمیز بوده و نیاز به تأمل دارد.

۷۴۱ تا ۷۴۹ پیش از میلاد، پس از فتح اورشلیم و در روزگار شهریاری تیگلات پلاسر پادشاه مقتدر آشور، به اسارت در آمده و ابتدا به آشور و از آن دیار وارد قلمرو ایران شدند (مصطفوی، ۱۳۶۹، ۲۳). در واقع یهودیان از این زمان تا قبل از حکومت صفویان همواره در آسایش نسبی زیستند، اما در روزگار سلطنت صفویان، به سبب تبلیغات گسترده روحانیان صفوی و رواج مفاهیم غلط در مورد آنان همچون صدور حکم نجاست^۱ (عاملی، ۱۰۳۰: ۲۹)، با رنج آورترین مصائب روحی و جسمی رو به رو شدند و در سختی فراوان می‌زیستند؛ به طوری که در هیچ‌یک از دوره‌های پیشین ایران، یهودی ستیزی با این ابعاد و مدت زمان طولانی وجود نداشت (لوی، ۱۳۷۶: ۲۶۵).

مصائب یهودیان در این ایام به اندازه‌ای طاقت‌فرسا بود که یکی از محققان جدید اظهار می‌دارد که ظهور نادرشاه و سیاست تسامح و تساهل وی، یهودیان ایران را از نابودی کامل نجات بخشید (لکهارت، ۱۳۶۴: ۸۵). زیرا در این عصر چون تا اندازه‌ای از نفوذ و دخالت سیاست‌های خارجی^۲ در ایران کاسته شده بود، یهودیان ایران نیز مانند هم‌میهنان مسلمان خود، نفسی به راحتی کشیدند و چند صباحی زیستند.

گرچه در مورد رفتار نادرشاه با یهودیان، نمونه‌هایی در دست است که نشان می‌دهد ابتدا نسبت به آنان توجه کافی مبذول نمی‌گردید (نک لوی؛ ۱۳۷۶، ۳۵۱-۳۴۲)؛ ولی آن‌چه را که نادر در مورد یهودیان پیش از رسیدن به سلطنت انجام داد، در ادامه کارهای قبلی صفویان بود. اما همین که بر تخت سلطنت نشست، جلو اقدامات ضد یهودی‌گری را سد کرد. نادر در آغاز پادشاهی‌اش، عده‌ای از یهودیان قزوین و دیلمان را به منظور آبادی مشهد به این شهر مقدس انتقال داد (لوی، ۱۳۷۶: ۳۵۲) و بعدها که میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام، وضع فرهنگی یهودیان کاشان را به اطلاع او رسانید؛ نسبت به گشایش سیزده

۱. با انتشار کتاب «جامع عباسی»، تشنج نسبت به یهودیان به اوج خود رسید. این کتاب که در اصل رساله علمیه است و در آن حکم نجاست اهل کتاب صادر شده است، به پیشنهاد شاه‌عباس صفوی؛ توسط بهاء‌الدین عاملی، برای حل مشکلات فقهی عموم مردم، تألیف شد.

۲. در عصر پادشاهی شاه‌عباس تحت تاثیر تلقینات مأموران سیاسی و مذهبی اروپایی در ایران، وی پیوسته با یهودیان سر ستیز داشت و زندگی را بر آنان دشوار می‌ساخت (مصطفوی، ۱۳۶۹: ۹۷-۹۶).

کنیسه‌ی یهودی که مدت هفت ماه بسته بود، دستور لازم صادر گردید (شعبانی، ۱۳۷۵: ج ۲، ۱۲۰). بنابراین، کاشان به تدریج کانون آموزش مذهبی شد و وضع فرهنگی یهودیان این شهر رو به بهبود گذارد، تا جایی که کاشان تبدیل به اورشلمی کوچک شد؛ و در ابتدای قرن هجدهم میلادی منشأ و مرکز روحانیون یهود برای همه ایران گردید. (شعبانی، ۱۳۷۵: ج ۲، ۱۲۰؛ لوی، ۱۳۷۶: ۳۵۱) در واقع ترقیاتی که بعدها یهودیان کاشان در امور بازرگانی و تولید ثروت به دست آوردند، نتیجه پیشرفت فرهنگ یهود کاشان در عصر نادرشاه می‌باشد (شعبانی، ۱۳۷۵: ج ۲، ۱۲۰).

توجه نادرشاه به مسائل دینی، وی را واداشت که برای خاتمه دادن به اختلافات میان اهل کتاب، دعوتی از علماء روحانی مذاهب مختلف به عمل آورده تا نسبت به ترجمه کتب مقدسه تورات، انجیل و قرآن اقدام نمایند (لکهارت، ۱۳۳۱: ۳۵۱). بنابراین در اواخر سال ۱۱۵۳ ق پس از بازگشت از لشکرکشی‌اش به هند و در مراجعت به قزوین، توجه وی به سوره الفتح قرآن که در آن به تورات و انجیل اشاره شده است معطوف گردید^۱ (کشمیری، ۱۹۷۰: ۱۱۱). این امر سبب شد تا به امر نادرشاه، میرزا مهدی‌خان استرآبادی در رأس هیئتی، مأمور به ترجمه کتب مقدس یهودیان و مسیحیان به فارسی‌گردد (هنوی، ۱۳۹۳: ۲۶۴-۲۶۵ / کشمیری، ۱۹۷۰، ۱۱۲-۱۱۱؛ مینورسکی، ۱۳۱۳: ۱۲۰)، تا امکان مقایسه آن‌ها فراهم شود. روزی که بنا به خواست نادرشاه، کتاب تورات را برای او خواندند؛ وقتی به داستان دختران صلّغفاد رسید و دانست که موسی علیه السلام درخواست آنان را به درگاه خداوند رساند، تحت تاثیر قرار گرفت و مصمم شد تا به نفع یهودیان اقداماتی انجام دهد. اما اطرافیانش مانع از این اقدام وی شدند (لوی، ۱۳۷۶: ۳۵۲).

در تحلیل کلی از عملکرد نادرشاه و برخورد وی با یهودیان می‌توان گفت؛ نادر بر آن بود تا تصویر بهتری از ادیان داشته باشد و جامعه را نیز با آن آشنا کند پس در صدد ترجمه کتب مقدس برآمد. در دوران نادرشاه طوفان ضد یهودی‌گری فرو نشست، و کاشان به تدریج کانون آموزش مذهبی شد. در واقع، حضور مریبان اورشلمی و واکنش یهودیان

۱. لکهارت این تصمیم نادر را، در هنگام حضور وی در هند می‌داند (لکهارت، ۱۳۳۱: ۳۵۱).

در برابر فشارهای گذشته، جامعه یهود را در مسیر سازنده ای قرار داد، به نحوی که جامعه یهود تهران در سال ۱۱۵۸ه ق / ۱۷۴۵ م در عصر نادرشاه تاسیس گردید. با این که از تعداد یهودیان ایران در عصر نادرشاه اطلاعات دقیقی در دست نیست، ولی به قرائن می‌توان گفت که در شهرهای همدان، اصفهان، شیراز، مشهد و قزوین، جماعات قابل توجهی از آنان سکونت داشته‌اند (شعبانی، ۱۳۷۵: ج ۲، ۱۲۰) که این امر نشان از دید مثبت نادرشاه به اقلیت یهود دارد.

۲-۳- زرتشتیان

زرتشتیان یا گبرها^۱، از اعقاب ساکنین قدیمی ایران بودند که پس از استقرار اسلام در ایران، مسلمانان آنان را به چشم بیگانه نگریده و سخت‌تر از یهودی‌ها و مسیحی‌ها مورد آزار و ستم قرار می‌دادند (گاسپار، ۱۳۶۵: ۳۲۹). سیاست مذهبی‌شاهان صفوی نسبت به زرتشتیان سخت‌گیرانه‌تر از اقلیت‌های مذهبی دیگر بود، به صورتی که در عهد شاه‌عباس^۲، پیروان دین زرتشتی ناگزیر به مسلمان شدنیا ترک ایران شدند (اوتر، ۱۳۶۳: ۱۷۸).

این سیاست، در اواخر حکومت صفوی و در ایام حکومت شاه‌سلیمان و شاه‌سلطان حسینبه اوج خود رسید، به نحوی که فشار و ظلم و ستم بیش از اندازه بر زرتشتیان وارد گردید؛ که دلیل اصلی آن نفوذ فراوان علماء و مجتهدان شیعه از جمله محمد باقر مجلسی - ملا باشی دربار سلطان حسین - و نواده او میر محمد حسینیخاتون آبادیکه صاحب بعدی این مقام شد، بوده است (لکه‌هارت، ۱۳۶۴: ۸۴؛ پطروشفسکی، ۱۳۵۳: ۵۵۳).

در عصر سلطان حسین به جهت اعمال سیاست‌های خشن، بسیاری از معابد زرتشتیان منهدم شده و به جای آن مسجد و مدرسه احداث گردید؛ ولیموبدان زرتشتی پیش از وقوع این عمل موفق شدند از هتک حرمت به آتش مقدس جلوگیری کرده و آنرا به کرمان که

۱. نامی که سابقاً به تحقیر به زرتشتیان اطلاق می‌شد؛ برخی اصلاً آنرا از کلمه‌ی «کافر» عربی دانسته‌اند (مصاحب، ۱۳۸۱: ج ۲، ۲۳۶۷). مسلمانان این کلمه را بدون تمایز به اشخاصی که مذهبی جز مذهب خودشان داشتند اطلاق می‌کردند (گاسپار، ۱۳۶۵: ۳۲۹).

۲. در کوچ اجباری دوران حکومت شاه‌عباس صفوی، عده بسیاری از زرتشتیان یزد و کرمان در سال ۱۰۳۵ه.ق؛ به اصفهان کوچ داده شده و در روستای تازه تأسیسی به نام گبرستان [گبر آباد] ساکن شدند.

سخت‌گیری کمتری نسبت به آیین زرتشتی در آن‌جا اعمال می‌شد، انتقال دهند (لکه‌هارت، ۱۳۶۴: ۸۴) هرچند در کرمان نیز رفتار با زرتشتیان آن‌چنان بود که مردم کرمان که اکثریتشان زرتشتی بودند، جهت رهایی از این وضعیت اسفناک، ورود محمود افغان را به دروازه‌های کرمان به فال نیک گرفته و نجات خویش را در دستان وی یافتند، و حاضر شدند با سرداری که دشمن دولت ظالم آن‌ها به شمار می‌آمد، همکاری نمایند (هنوی، ۱۳۶۷: ۹۶؛ کروسینسکی، بی تا: ۷۱-۷۲؛ راوندی، ۱۳۷۴: ج ۸، ۱۳۹).

بی‌گمان، آزادی عقاید مذهبی، از مستدعیات برحق زرتشتیانی بوده است، که دوره‌های آخر حکومت صفویان، از شاه سلیمان تا پایان حکومت شاه سلطان حسین را شاهد بودند. گرچه در خصوص وضعیت زرتشتیان در دوره‌ی حکمرانی نادرشاه، اطلاعات بسیار اندکی در منابع ثبت و ضبط شده است؛ اما حس عدم امنیت آنان همچنان در عهد نادرشاه نیز وجود داشت. به نحوی که زرتشتیان ساکن در آتشکده‌ها، در این ایام مجبور بودند عقاید خود را پنهان کرده و خود را مسلمان بخوانند (نک اوتر، ۱۳۶۳: ۱۷۸)، در واقع می‌توان چنین استنباط کرد که با وجود بزرگواری و سعه صدر نادرشاه با اقلیت‌های مذهبی؛ به دلیل کمک زرتشتی‌ها به افغان‌ها، در این دوره نیز توجه مطلوبی به زرتشتیان نمی‌شد (شعبانی، ۱۳۷۵: ج ۲، ۱۲۱)، و آن‌ها همچون عصر صفویه، مکلف به پرداخت جزیه بودند (هاتریا، ۱۳۹۴: ۶۲-۶۱).

۲-۴- کردهای یزیدی

کردهای یزیدی که از اقلیت‌های غیر رسمی ساکن در ایران به شمار می‌آمدند، به جهت شرارت و روگردانی از جاده اطاعت، نادرشاه را با آنان میانه‌ای نبود. به نقل از اوتر: «اصل یزیدی‌ها از کرد است. آنان خود را پیرو شیخ هادی می‌دانند، اما درحقیقت، نه مسلمانند، نه عیسوی، نه یهودی، نه بت پرست. در آغاز صوفی بوده‌اند، کم کم به نادانی و پس ماندگی و پس گرائی و تعصب خشک گرائیده‌اند. شیخ‌های آنان عمامه سیاه بر سر دارند. یزیدی‌ها بهشت را از آن‌ها می‌خرند، و به آن‌ها اجازه می‌دهند که با زن‌های آن‌ها ملاقات کنند و می‌گویند: ما غیر از عبادت خدا و روزه گرفتن کاری نداریم؛ شیخ هادی که از طرف ما جواب خدا را می‌دهد، ما را وارد بهشت خواهد کرد، لذا محتاج عبادت و

روزه نیستیم» (اوتر، ۱۳۶۳: ۲۶۸-۲۶۷).

در خصوص شرارت و گرایش به شیطان‌پرستی جماعت یاد شده در عالم آری نادری آمده است: «در سال ۱۱۵۵ ه ق / ۱۷۴۲ م، که نادرشاه به قصد تصرف موصل عازم آن شهر گردید، به وی اطلاع داده شد که جمعی از طایفه شیطان‌پرست، که نه به خدا و نه به رسول آن اقرار دارند، در این محل می‌باشند که همگی افعال و کردار آن طایفه شیطنت و فساد است، که هرگاه موبک همایون از این رهگذر بگذرد، جمعی از آن طایفه‌ی بی‌باش آمده، سرهای گذرگاه و ممرهای عام را گرفته، نخواهند گذاشت که احدی بدان جانب عبور نماید، و افساد و شرارت آن طایفه محل تهمت و بدگمانی این غلامان خواهد شد.» (مروی، ۱۳۶۴: ج ۳، ۸۹۳)

ناگفته پیداست که جماعت مزبور، سر بی‌باک و اطاعت‌ناپذیری داشته‌اند زیرا در روزگاری که سیاست مملکت ایجاب می‌کرد که یکپارچگی و وحدت بر همه‌جا حکم‌فرما باشد، دست به نافرمانی و گردنکشی زدند (شعبانی، ۱۳۷۵: ج ۲، ۱۲۱). گرچه نادرشاه سیاست خود را بر تسامح نهاده بود، ولی هرگاه احدی در قلمرو حکومت وی سر از جاده اطاعت می‌تایید، سزای خود را می‌یافت. بنابراین نادرشاه بلافاصله پس از شنیدن این اخبار، برادر زاده‌اش علی‌قلی‌خان^۱ را به قصد تنبیه و قلع و قمع طایفه خاطیاحضار کرده و تأکید نمود که اثری از آن طایفه در عرصه گیتی نگذاشته و نیست و نابودشان گرداند (مروی، ۱۳۶۴: ج ۳، ۸۹۴-۸۹۳). علی‌قلی‌خان نیز قبول امر نموده و در این پیکار^۲، به پیروزی عظیم دست یافت، (نک مروی، ۱۳۶۴: ج ۳، ۹۰۷-۸۹۳). در واقعه‌نفرمانی و سرکشی و قساوت قلب گروه مزبور، سببی بود که نادرشاه را میانه‌ای با آنان نباشد و در چندین مرحله به قلع و قمع‌شان پرداخت.

۱. عادل‌شاه بعد.

۲. حادثه سرکوب کردهای یزیدی یا شیطان‌پرستان در تاریخ جهانگشای نادری و منابع متداول نیامده است

۲-۵- بانیان

بانیان^۱ یا هندی‌های گجراتی^۲، گروهی از هندیان بودند که غالباً از گجرات مهاجرت کرده به ایران آمدند (دلاواله، ۱۳۷۰: ۴۸)؛ و از فعالان تجاری در حوزه خلیج فارس و مهم‌ترین تجار در حمل و نقل تجاری با هند بودند، که تعداد بسیاری از آنان در شهرهای بندری جنوب ایران و شهر اصفهان که مهم‌ترین مرکز تجاری بود، ساکن بودند. مهم‌ترین نقش تجاری بانیان، تأمین اعتبار و معاوضه پول رایج و صرافانی بود (متی، ۱۳۸۷: ۱۲۴-۱۲۳). بانیان در عصر صفویه علاوه بر رباخواری و صرافانی، به پيله‌وری و خرازینیز مشغول بودند (الثاریوس، ۱۳۶۳: ۲۴۲)، آنان در اواخر عصر صفوی مشکلاتی برای تجارت ایران ایجاد کردند، به نحوی که مسکوکات مرغوب را از ایران خارج کرده و با رشوه دادن به حاکم بندرعباس آن مسکوکات را به هند می‌بردند؛ و با این اقدام، سبب ایجاد مشکل و از رونق افتادن تجارت در ایران شدند (سانسون، ۱۳۴۶: ۱۸۹).

در عصر افشاریه، نادرشاه نسبت به جمعیت بانیان ملایمت پیشه ساخت. بنابراین در سال ۱۱۴۷ ه ق / ۱۷۳۴ م، طی فرمانی مقرر داشت، که از هریک از بانیان‌ها سالانه بیش از ۵۰ محمودیگرفته نشود و از همه مالیات‌های فوق‌العاده معاف باشند (فلور، ۱۳۶۸: ۶۱)؛ گرچه از بانیان بازرگان طبق قوانینی مالیات گرفته می‌شد. همچنین حکم شد که بانیان‌ها عرق و شراب ننوشند و از آوردن زنان به کاروانسرای سکونتگاه خود و تفریح با آن‌ها خودداری کنند (همان، ۵۹-۵۸).

در سال ۱۱۴۸ ه ق / ۱۷۳۵ م، نادر که به جهت تأمین هزینه‌های سپاهیان‌ش نیازمند پول بود، بر آن شد که به طریقی آن را به دست آورد، بنابراین حکم کرد که میراث بانیان‌هایی که در ۱۲ سال اخیر وارثانی نداشته‌اند مصادره شود. همچنین قرار شد که از میزاث‌هایی نیز که وارثان آنها حی و حاضر بودند، ده درصد به شاه پرداخته شود (همان، ۶۷). ولی بعد از

۱. کلمه بانیان یا بانیه از ریشه کلمه بانیک یا وانیک سانسکریت گرفته شده است؛ که در زبان سانسکریت بر بازرگان دلالت می‌کند و با کلمه بقال (تاجر خرده فروش) در عربی، و مغازه دار (در فارسی) مترادف است

(متی، ۱۳۸۷: ۱۲۵)

۲. شاردن آنان را هندی‌های مولتانی می‌داند. (شاردن، ۱۳۷۹: ۲۵)

مدتی، به جهت این که نیاز دولت به پول رفع نشد؛ نادر فرمان‌های خود را درباره‌ی میراث‌های بانیان لغو کرد (همان، ۶۹). در سال ۱۱۴۹ ه ق / ۱۷۳۶ م قوانین جدیدی صادر گردید و هیچ یک از بانیان‌ها یا صرافان مجاز نبودند که بیش از ارزش ۵۰ محمودی چیزی در خانه یا دکان خود داشته باشند، و متخلفان از این فرمان می‌بایست ۱۲ تومان جریمه دهند (همان، ۷۶).

در سال ۱۱۵۲ ه ق / ۱۷۳۹ م نادرشاه جهت رفع مشکلات مالی مصمم شد که از حاکمان نواحی درخواست وام کند. بنابراین در ۱۴ اوت این سال، چپاری با دستور دریافت وام به اصفهان نزد ابوالحسن خان فرستاد؛ با این فرمان که: «با وام گرفتن ۷۰۰۰ تومان از بازرگانان شهر، لباس، شکر، ادویه و پارچه‌های ظریف خریده هرچه زودتر به مشهد ارسال دارید.» چون ابوالحسن خان پولی نداشت و مالیات‌ها به مدت سه سال بخشوده شده و فروش غلات شاهی قدغن گشته بود؛ وی از بازرگانان ارمنی سه هزار، از بانیان‌ها دوهزار، و از بازرگانان مسلمان دوهزار تومان نقد، یا به همان میزان جنس مطالبه کرد. اعتراض‌ها سودی نبخشید زیرا که بازرگانان می‌دانستند که این وام هرگز بازپرداخت نخواهد شد (همان، ص ۸۷). در تحلیل نهایی باید افزود، گرچه باج‌هایی که بانیان‌ها مجبور بودند به دولت نادری بپردازند، آن‌ها را در وضعیت اقتصادی بدی قرار داده بود، اما وام‌های فوق کمک شایانی به دولت نادری نمود. بنابراین، توجه به اهداف و منافع اقتصادی حکومت در تعاملات با بانیان‌ها و در کل اقلیت‌ها رانباید از نظر دور داشت.

۲-۶. مشعشعیان

مشعشع در لغت به معنی درخشان و درخشنده آمده است (دهخدا، ۱۳۴۵: ج ۱۲، ۱۸۵۰۵). مشعشعیان یا آل مشعشع، نواده‌ای از فرمانروایان عرب در خوزستان، و از غلام شیعه که از سال ۸۴۵ تا ۹۱۴ ه ق، به استقلال در خوزستان و بصره و بهبهان و کهکیلویه و بعضی نواحی دیگر، و از آن پس به عنوان تابع و مأمور دولت صفویه تا ۱۱۵۰ ه ق در هویزه و نواحی مجاور آن حکومت کرده‌اند (مصاحب، ج ۲، ص ۲۷۷۹).

از زمان آغاز حاکمیت افغان‌ها تا برآمدن نادر و شکست اشرف افغان، آگاهی‌های در خور توجهی از چگونگی امور والیان مشعشعی در دست نیست (رنجبر، ۱۳۸۷: ۳۵۳). به

استناد پیمان صلح اشرف افغان و حکومت عثمانی که در سال ۱۱۳۹ ه ق منعقد شد، هویزه و تعدادی دیگر از شهرهای نواحی غربی، برای همیشه به دولت عثمانی واگذار گردید (لکهارت، ۱۳۶۴: ۳۳۶). بعید نیست در این ایام نیز همچنان افرادی از خاندان مشعشی در هویزه حکمرانی داشته باشند (رنجبر، ۱۳۸۷: ۳۵۳)، زیرا پس از شکست‌هایی که نادر شاه بر افغانان‌ها وارد آورد و پس از تسلط وی بر امور، در نخستین حضور او در خوزستان در سال ۱۱۴۲ ه ق؛ سید علی‌خان مشعشی والی هویزه با دیگر بزرگان و سردستانان غرب به پیشواز وی شتافته و فرمانبرداری خود را اعلام نمود و همچنان از سوی نادر بر جایگاه خود باقی ماند (کسروی، ۱۳۱۲: ۱۱۴-۱۱۳؛ رنجبر، ۱۳۸۷: ۳۵۳).

به طور کلی نادرشاه تا زمان تاجگذاری و اعلام حکومت مستقل (در سال ۱۱۴۹ ه ق)، تداوم حضور والیان مشعشی را چون گذشته می‌پذیرفت (رنجبر، ۱۳۸۷: ۳۵۴). اما از حوالی سال ۱۱۵۰ ه ق که هویزه را حاکم نشین سراسر خوزستان گردانید و حکومت آن را به مأموری از مرکز واگذار نمود؛ دست مشعشیان را از آن‌جا کوتاه کرد (کسروی، ۱۳۱۲: ۱۲۳).

به یقین تصمیم نادرشاه در برچیدن دستگاه والیان هویزه را باید در شرایط خاص و پیچیده خوزستان بررسی و تحلیل نمود. از اواخر دوره صفوی، قبایل متعدد عرب ساکن در منطقه، با ائتلاف‌ها و ائتلاف‌های پی‌درپی، امکان استقرار حکومت مشعشیان را ضعیف کرده بودند. در این دوره قبیله عرب آل‌کثیر که در پیرامون دزفول و شوشتر مستقر بودند، با مشعشیان دشمنی داشتند و در همدستی با دیگر قبایل، ناامنی نگران‌کننده‌ای را برای حکومت مرکزی رقم می‌زدند. البته تجربه والیگری مشعشیان در طول حکومت صفوی نیز نشان داده بود که خود والیان نیز در صورت استقرار و تسلط کامل، می‌توانستند در شرایط بحرانی موجب دردمس حکومت مرکزی باشند، بنابراین نادرشاه درصدد برانداختن و کوتاه کردن دست آنان در خوزستان شد (رنجبر، ۱۳۸۷: ۳۵۵-۳۵۴). جان‌پریاین اقدام نادرشاه را در راستای «سیاست استبدادی» او می‌داند و معتقد است:

«نادر در صدد تخریب و تحلیل قدرت‌های موروثی ایالتی و جایگزین آن‌ها با مأموران حکومتی «بیگلربیگی‌ها» بود. به طوری که این مأموران مستقیماً در برابرش مسئول

بودند و از وی تبعیت می کردند. در طول سال ۱۱۴۳ ه ق / ۱۷۳۰ م نادر دو نوع بدعت ایجاد کرد: نخست این که: دزفول و شوشتر را که قبلاً به عنوان قسمتی از کهکیلویه محسوب می شدند و به وسیله‌ی حکام انتصابی او اداره می شدند، جزء ایالت عربستان [منطقه غرب خوزستان] منظور کرد و والی جدیدی که مرکزش در هویزه بود، به حکومت شهرهای مذکور برگماشت. دوم این که: والی مشعشی را از هویزه به دورق کوچاند» (پری، ۱۳۶۸: ۴۹).

در تحلیل کلی از عملکرد نادرشاه در خوزستان می توان گفت؛ نادر زیان والیان مشعشی را در آن گوشه مرزی دریافته بود، به ویژه پس از خیانت‌های متعددی که از مشعشعیان سرزده بود، بر انداختن این خاندان از اقدامات بایسته برای نادرشاه شده بود. شیوه رفتار این خاندان با دولت ایران از آغاز تا انجام این بود که هر زمان نیرویی می یافتند، مایه نگرانی دولت می شدند و هر زمان به ناتوانی می افتادند، تاخت و تاز عشایر در پیرامون آنان مایه درد سر دولت می شد. بنابراین حفظ جایگاه آنان جایز نبود. (کسروی، ۱۳۷۸: ۱۵۸). در واقع این اقدام نادرشاه نیز هم چون اقدامات دیگری بسیار سودمند بوده است و اگر پیش‌آمدهای آخر عمر او نبود و کشته نمی شد، با این راهی که در خوزستان در پیش گرفته بود، در زمان کمی بنیاد شورش اعراب و دیگران را از آن سرزمین بر می کند (کسروی، ۱۳۱۲: ۱۲۳) چنان که از سال ۱۱۴۵ ه ق که شورشیان شوشتر و اعراب را گوشمالی به سزاداد، خوزستان آرام گرفت و مردم به آسودگی زیستند.

نتیجه‌گیری

ملاحظه‌ی این مطلب که در روزگاران پرهیاهوی پیشین ایران و جهان، اصحاب دعوی چگونه به جان هم می‌افتادند و به بهانه‌های متعدد و از جمله تفاوت‌های مذهبی و عقیدتی عرصه را بر خود و دیگران تنگ می‌نمودند، و مقایسه آن با دوران حکومت نادرشاه افشار، بسیار حائز اهمیت است. زیرا برخلاف آن روزگاران، عصر حکومت نادرشاه از آن جهت که آثار نمایانی از سعی صدر شهریار جهانگیر را ارائه می‌دهد و همچنین غلبه آشکار عقل و دانایی را بر وسوس بشری به منصف ظهور می‌گذارد؛ اهمیتی عظیم دارد. از مکتوبات برجای مانده از روزگار حکومت نادرشاه، برمی‌آید که وی استراتژی روشنی برای آینده حکومت خویش داشت و همواره سعی می‌نمود تصویر بهتری از ادیان داشته‌باشد، و جامعه را نیز با آن همراه سازد. نادر در صدد بود که ادیان را به درستی بشناسد، بنابراین به فهم حقایق مشترک ادیان اهتمام ورزید تا امکان مقایسه آن‌ها فراهم گردد. مهم‌ترین اقدام وی در این زمینه تلاش وی برای ترجمه کتب مقدس مذهبی بوده است. این فرمان علی‌رغم اختلافاتی که در میان خود هیئت‌های مذهبی و از جمله شعب مختلف مسیحیت داشت، اجرا گردید. این اقدام نادرشاه برقراری آزادی نسبی مذهبی و دینی، بر ما آشکار می‌سازد که وی در چنان روزگار پرتشویشی، با بلند نظری به امور پیچیده‌ی مذهبی و مسائل خاص هردین و پیروان آن‌می‌نگریست و با حمایت از اقلیت‌های دینی، در صدد بود آنان را با سیاست‌های خویش هم جهت سازد. گرچه این امر نیز دور از ذهن نیست که در پس تمامی حمایت‌های دولت نادری از اقلیت‌های دینی، توجه به مصالح حکومتی و اهداف سیاسی و اقتصادی و پیشبرد آن‌ها نیز مد نظر بوده است، و سببی که نادرشاه همواره نیازمند سازش با اقلیت‌ها باشد؛ ولی امری که مهم می‌نماید این است که تساهل نادری، سببی گشت تا پیروان ادیان مختلف در قلمرو حکومتی وی، تفاوت‌های فکری خود را سببی برای افتادن به جان یکدیگر نسازند، و این را نیز بیاموزند که با تعاطی افکار مشکلات خویش را حل نمایند.

فهرست منابع

۱. اشرفیان، آرونوا، (۲۵۳۶)، دولت نادرشاه افشار، ترجمه حمیدامین، شبگیر، تهران.
۲. الثاریوس، آدام، (۱۳۶۳)، سفرنامه آدام الثاریوس، ترجمه احمد بهپور، ابتکار، تهران.
۳. اوتر، ژان، (۱۳۶۳)، سفرنامه ژان اوتر عصر نادرشاه، ترجمه علی اقبالی، جاویدان، تهران.
۴. پری، جان ر، (۱۳۶۸)، کریم‌خان زند (تاریخ ایران بین سالهای ۱۷۴۷-۱۷۷۹)، ترجمه علی محمد ساکی، نشر نو، تهران.
۵. پطروشفسکی، ای. پ، (۱۳۵۳)، تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، پیام، تهران.
۶. تاج پور، محمد علی، (۱۳۴۴)، تاریخ دو اقلیت مذهبی یهود و مسیحیت در ایران، فراهانی، تهران.
۷. درهوهانیان، هاروتون، (۱۳۷۹)، تاریخ جلفای اصفهان، ترجمه محمدعلی موسوی فریدنی، زنده رود، اصفهان.
۸. دلاواله، پیتر، (۱۳۷۰)، سفرنامه پیتر دلاواله، ترجمه شعاع‌الدین شفا، علمی و فرهنگی، تهران.
۹. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۲_۱۳۴۵)، لغت‌نامه دهخدا، ج ۱۴، دانشگاه تهران، تهران.
۱۰. راثین، اسماعیل، (۱۳۴۹)، ایرانیان ارمنی، دانشگاه ادبیات، تهران.
۱۱. راوندی، مرتضی، (۱۳۷۴)، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۸، بخش دوم، نگاه، تهران.
۱۲. رنجبر، محمد علی، (۱۳۸۷)، مشعشعیان، ماهیت فکری_ اجتماعی و فرایند تحولات تاریخی، آگه، تهران.
۱۳. ریاحی، محمدامین، (۱۳۶۸)، سفارت‌نامه‌های ایران، توس، تهران.
۱۴. سانسون، (۱۳۴۶)، سفرنامه سانسون (وضع کشور شاهنشاهی ایران در زمان شاه سلیمان صفوی)، ترجمه تقی تفضلی، ابن سینا، تهران.
۱۵. سیوری، راجر، (۱۳۷۸)، ایران عصر صفوی، مرکز، تهران.
۱۶. شاردن، ژان، (۱۳۷۹)، سفرنامه شاردن (قسمت اصفهان)، ترجمه حسین عریضی، با مقدمه فضل‌الله صلواتی، گلها، اصفهان.
۱۷. شعبانی، رضا، (۱۳۷۷-۱۳۷۵)، تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه. ج ۲، قومس، تهران.

۱۸. عاملی، بهاء‌الدین محمدبن عبدالصمد، (۱۰۳۰ ه ق)، جامع عباسی، نسخه خطی کتابخانه مجلس، کاتب محمد مهدی بن محمد طاهر نوری نائی، ش IR35377.
۱۹. فلسفی، نصرالله، (۱۳۵۳)، زندگانی شاه عباس اول، ۳ ج، دانشگاه تهران، تهران.
۲۰. فلور، ویلم، (۱۳۶۸)، حکومت نادرشاه به روایت منابع هلندی، ترجمه ابوالقاسم سری، توس، تهران.
۲۱. کروسینسکی، تادوز یودا، (۱۳۶۲)، سفرنامه کروسینسکی، ترجمه عبدالرزاق مفتون دنبلی، بی نا، تهران.
۲۲. کسروی، احمد، (۱۳۱۲)، تاریخ پانصد ساله‌ی خوزستان، بی نا، تهران.
۲۳. کسروی، احمد (۱۳۷۸)، مشعشعیان، به کوشش عزیزالله علیزاده، فردوس، تهران.
۲۴. کشمیری، عبدالکریم، (۱۹۷۰ م)، بیان واقع، تصحیح کی بی نسیم، اداره تحقیقات، لاهور.
۲۵. کشیشان ژروئیت، (۱۳۷۰)، نامه‌های شگفت‌انگیز از دوران صفویه و افشاریه، ترجمه بهرام فره‌وشی، اندیشه جوان، تهران.
۲۶. کیمپفر، انگلبرت، (۱۳۶۳)، سفرنامه کیمپفر به ایران، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، خوارزمی، تهران.
۲۷. کیشمیش اوف، (بی تا)، محاربات نادرشاه در هرات و قندهار و هندوستان، ترجمه مصطفی الموسوی، نسخه خطی کتابخانه‌ی ملی، بی تا، تهران.
۲۸. گاتوغی گوس کرتانسی، آبراهام، (۱۳۹۶)، تاریخ من و نادر، شاه ایران (وقایع نامه آبراهام کرتی)، ترجمه جورج بورنوتیان، فاطمه اروجی، طهوری، تهران.
۲۹. گاتوغی گوس کرتانسی، آبراهام، (۱۳۳۰)، منتخباتی از یادداشت‌های آبراهام گاتوغی گوس، ترجمه استیفان هانانین عبدالحسین سپنتا، جبل‌المتین، تهران.
۳۰. گاسپار، دروویل، (۱۳۶۵)، سفر در ایران، ترجمه منوچهر اعتماد مقدم، شباویز، تهران.
۳۱. لکه‌هارت، لارنس، (۱۳۳۱)، تاریخ نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، شرق، تهران.
۳۲. لکه‌هارت، لارنس، (۱۳۶۴)، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی عماد، مروارید، تهران.
۳۳. لوی، حبیب، (۱۳۷۶)، تاریخ جامع یهودیان ایران، ترجمه هوشنگ ابرامی، بنیاد فرهنگی حبیب لوی، تهران.

۳۴. متی، رودلف پ، (۱۳۸۷)، اقتصاد و سیاست خارجی عصر صفوی، ترجمه حسن زندیه، حوزه و دانشگاه، قم.
۳۵. مروی، محمد کاظم، (۱۳۶۴)، عالم آرای نادری، تصحیح محمدمامین ریاحی، ۳ جلد، زوار، تهران.
۳۶. مصاحب، غلامحسین، (۱۳۸۱)، دایره‌المعارف فارسی، ۳ جلد، امیر کبیر، تهران.
۳۷. مصطفوی، علی اصغر، (۱۳۶۹)، ایرانیان یهودی، بامداد، تهران.
۳۸. مینورسکی، ولادیمیر فئودوروویچ، (۱۳۱۳)، تاریخچه نادرشاه، ترجمه رشید یاسمی، مجلس، تهران.
۳۹. مینورسکی ولادیمیر فئودوروویچ، (۱۳۸۷)، ایران در زمان نادرشاه، ترجمه رشید یاسمی، گردآورنده علی اصغر عبداللهی، دنیای کتاب، تهران.
۴۰. واعظ کاشفی، ملا حسین بن علی، (۱۸۸۰م)، انوارسهیلی، مطبع نظامی، هند.
۴۱. هاتریا، مانک جی لیمجی، (۱۳۹۴)، تاریخ زرتشتیان ایران، ترجمه هاشم رضی، بهجت، تهران.
۴۲. هنوی، جونس، (۱۳۹۳)، زندگی نادرشاه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، علمی فرهنگی، تهران.
۴۳. هنوی، جونس، (۱۳۶۷)، هجوم افغان و زوال دولت صفوی، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، یزدان، تهران.